

[View the original article](#)

فراتر از خبر

چرا فوکو در سال‌های پایانی عمرش درباره ایران سکوت کرد؟

راديو فردا

۱۴۰۵/مهر/۲۴



میشل فوکو (نفر وسط) رو به دوربین

به مناسبت صدمین سال تولد میشل فوکو، نمایشگاه‌ها، نشست‌های علمی، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، کتاب‌های پژوهشی و حتی رمان‌های مصور متعددی در فرانسه تدارک دیده شده است تا بار دیگر آثار این فیلسوف نامدار قرن بیستم بازخوانی شوند.

میشل فوکو در میان ایرانیان نیز به‌ویژه با سفرهایی که در بحبوحهٔ انقلاب به تهران داشت، چهره‌ای شناخته شده است. اصلی‌ترین نظریات او چه بود و درباره انقلاب ایران چه فکر می‌کرد؟

میشل فوکو در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ در شهر پواتیه و در خانواده‌ای بورژوا به دنیا آمد؛ پدرش و پدربزرگ مادری‌اش پزشک بودند.

او پس از دریافت مدرک عالی تدریس فلسفه در سال ۱۹۵۱، به سوئد، لهستان و آلمان اعزام شد و سپس به شهر کلرمون‌فران، در مرکز فرانسه، رفت؛ جایی که از سال ۱۹۶۱ به تدریس روان‌شناسی پرداخت.

فوکو سپس در سال ۱۹۶۶ برای تدریس فلسفه در دانشگاه تونس، فرانسه را ترک کرد و چهار سال بعد، به عضویت کلژ دو فرانس در پاریس انتخاب شد.

این فیلسوف که با اندام و هیئتی شبیه راهبان بودایی، سر تراشیده و بلوز یقه‌اسکی‌اش شناخته می‌شد، در دوره خود، نماینده نوع تازه‌ای از روشنفکران بود که به‌ویژه برای دانشجویان خود، دسترس‌پذیرتر و اجتماعی‌تر بودند.

در دهه ۱۹۷۰، او فعالیت‌های سیاسی متعددی را در حمایت از زندانیان در فرانسه، پناهجویان ویتنامی که با قایق از کشورشان می‌گریختند، و فعالان اتحادیه‌های کارگری آغاز کرد.

بیشتر در این باره:

چرا آثار تازه منتشرشده میشل فوکو مهم است؟



اما در حوزه تحقیقاتی، نخستین اثر مهمش «تاریخ جنون در عصر کلاسیک» بود که در واقع به عنوان رساله دکتری‌اش در سال ۱۹۶۱ نوشته بود. دومین اثر او «واژه‌ها و چیزها»، جستاری درباره «باستان‌شناسی علوم انسانی» بود که در سال ۱۹۶۶ با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد و فوکو را به عنوان «پاپ ساختارگرایی» مطرح کرد.

ساختارگرایی رویکردی فکری بود که در رشته‌هایی مانند زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، نقد ادبی و فلسفه نفوذ کرد. بر اساس این رویکرد، برای فهم یک پدیده نباید فقط به افراد، نیت‌ها و تجربه‌های شخصی آن‌ها توجه کرد؛ بلکه باید ساختارها و قواعدی را شناخت که اندیشه و رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهند.

فوکو در آثارش در دهه شصت به‌ویژه شیوه‌های متعارف فهم تاریخ و انسان را به چالش کشید و نشان داد که مفاهیمی مانند جنون، بیماری، دانش و حتی «انسان» در همه دوره‌های تاریخی معنای یکسانی ندارند؛ بلکه درون نظام‌های تاریخی خاصی شکل می‌گیرند.

نظرات فوکو اختلاف‌های فلسفی اساسی با جریان‌های مارکسیستی و انسان‌گرایانه مطرح در زمانش داشت و معتقد بود که نمی‌توان مفاهیمی چون عدالت را بدیهی و مستقل از تاریخ و جامعه دانست.

او در گفت‌وگویی با نعام چامسکی، فیلسوف آمریکایی، گفت: «نمی‌توانم از این باور دست بکشم که مفهوم طبیعت انسانی، مفهوم نیکخواهی، عدالت، ذات انسانی و تحقق ذات انسانی، همگی مفاهیم و تصوراتی هستند که در درون تمدن ما، در چارچوب نوع دانش ما و شکل خاص فلسفه ما پدید آمده‌اند. بنابراین، این مفاهیم خود بخشی از نظام طبقاتی ما هستند و نمی‌توانیم، هرچند این امر تأسفبار باشد، از آن‌ها برای توصیف یا توجیه مبارزه‌ای استفاده کنیم که اصولاً باید - و در واقع ناگزیر است که -

بنیان‌های خود جامعه ما را دگرگون کند. در این‌جا با نوعی تعمیم و فراتر رفتن از حدود تاریخی مواجهیم که من نمی‌توانم توجیه تاریخی برای آن پیدا کنم».

منادی مبارزه با سرکوب

میشل فوکو یکی از بزرگترین منادیان مبارزه با «سرکوب» است و برای این هدف، تعریف تازه‌ای از قدرت و انواع اعمال قدرت مطرح کرد.

این فیلسوف در سال ۱۹۷۵ کتاب «مراقبت و تنبیه» را منتشر کرد که مجموعه‌ای از تأملات او را در ارتباط با تجربه‌اش در گروه اطلاع‌رسانی درباره زندان‌ها در بر می‌گیرد. همچنین در دوره‌ای که بیشتر در ایالات متحده بود مجموعه «تاریخ جنسیت» را نوشت که سه جلد آن بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ منتشر شد و جلد چهارم، با عنوان «اعترافات تن»، پس از مرگ او به چاپ رسید.

اما نظر فوکو درباره قدرت چه بود؟ او خود در گفت‌وگویی با چامسکی گفت که در جوامع امروزی، معمولاً قدرت را چیزی می‌دانند که در دست حکومت متمرکز شده و از طریق شماری از نهادهای کاملاً مشخص اعمال می‌شود؛ نهادهایی مانند دستگاه اداری، پلیس و ارتش.

به عقیده فوکو، همه این نهادها برای انتقال دستورات، به اجرا گذاشتن آن‌ها و مجازات کسانی ایجاد شده‌اند که از آن‌ها اطاعت نمی‌کنند، اما قدرت سیاسی همچنان از طریق مجموعه‌ای از نهادهای دیگر نیز اعمال می‌شود که ظاهراً هیچ ارتباطی با قدرت سیاسی ندارند، مستقل از آن به نظر می‌رسند، اما در واقع مستقل نیستند و ابزار قدرتند.

این فیلسوف گفت: «دانشگاه و به‌طور کلی، کل نظام آموزشی، که در ظاهر صرفاً برای انتقال دانش به وجود آمده، در واقع برای حفظ قدرت یک طبقه اجتماعی مشخص و محروم کردن طبقه اجتماعی دیگری از ابزارهای قدرت طراحی شده است. نهادی مانند روان‌پزشکی نیز که ظاهراً فقط برای خیر بشریت و افزایش دانش روان‌پزشکان به وجود آمده است، در واقع به شیوه‌ای برای اعمال قدرت سیاسی بر یک گروه اجتماعی تبدیل شده است. دستگاه قضایی نیز همین‌طور است».

او افزود: «وظیفه سیاسی امروز در جامعه‌ای مانند جامعه ما این است که سازوکار نهادهایی را نقد کنیم که ظاهراً از همه بی‌طرف‌تر و مستقل‌ترند تا آن خشونت سیاسی که به‌طور پنهانی اعمال می‌شود، آشکار شود و بتوان با آن مبارزه کرد. اگر پیش از این کار، سیمای جامعه آینده و فرمول آن را ارائه دهیم، این خطر وجود دارد که اجازه دهیم همان روابط دوباره شکل بگیرند؛ حتی در قالب‌هایی به‌ظاهر شریف و پاک، مانند سندیکالیسم آنارشیستی».

فردریک گرو، نویسنده کتاب «قدرت فوکو» و نویسنده مقدمه مجموعه منتخبی از نوشته‌ها و گفتارهای میشل فوکو که در مجموعه معتبر «پلئید» منتشر شده، گفته است که فوکو بی‌تردید برخی مفاهیم، مانند جنون، قدرت یا جنسیت را به‌طور عمیق بازنگری کرد؛ تا جایی که امروزه دیگر نمی‌توان درباره این موضوعات کار کرد، بی‌آنکه به آثار او ارجاع داد.

SHARE ↩ EMBED </> آثار میشل فوکو چه اهمی...
از رادیو فردا

0:00

5:56



میشل فوکو در اواخر سال ۱۹۷۸ برای تهیه گزارش‌ها و مصاحبه‌هایی دربارهٔ انقلاب ایران به تهران سفر کرد.

او از جمله در مقاله‌ای با عنوان «ایرانیان چه رؤیایی در سر دارند؟» که اکتبر ۱۹۷۸ در هفته‌نامهٔ فرانسوی «نول ابسرواتور» منتشر شد، به بررسی خواسته‌های معترضان علیه حکومت محمدرضا شاه پهلوی پرداخت و نوشت جنبش اعتراضی ایران را نمی‌توان صرفاً تلاشی برای سرنگونی حکومت و برقراری یک نظام سیاسی به سبک دموکراسی‌های غربی دانست بلکه در کنار مخالفت با استبداد سلطنتی، معترضان خواهان شکل دیگری از سازمان‌دهی جامعه و سیاست بودند.

الیویه روا، پژوهشگر علوم سیاسی، دربارهٔ این مواضع فوکو می‌گوید: «انقلاب ایران چیزی فراتر از یک انقلاب سیاسی است و فوکو آن را، به تعبیر خودش، "اعتصاب سیاست" می‌بیند؛ یعنی کشوری که یکپارچه، به‌سادگی، حمایت از یک رژیم را متوقف می‌کند».

به عقیده این پژوهشگر، فوکو یکی از محدود کسانی است که از همان ابتدا فهمید «این یک انقلاب مذهبی است، اما نه یک انقلاب روحانیت‌محور. نوعی انقلاب عرفانی است».

با این حال، روا تأکید می‌کند که برداشت فوکو از انقلاب ایران، برداشت یک اهل فلسفه است و نه یک نظریه‌پرداز سیاسی. برخی تحلیلگران نیز نوشتند که فوکو بیش از آن‌که مدافع برنامه سیاسی خمینی باشد، مجذوب امکان ظهور نوعی نیروی سیاسی متفاوت از الگوهای متعارف غربی شده بود.

با پیروزی انقلاب و مسلط شدن طبقهٔ روحانیت در ایران، سرکوب سیاسی این بار شدیدتر از سرگرفته شد و بسیاری از منتقدان فوکو در این سال‌ها گفته‌اند که او نتوانست تحولات پس از انقلاب را پیش‌بینی کند و گمان می‌کرد انقلاب ممکن است به نظمی «متفاوت، غیرمتمرکز و رهایی‌بخش» منجر شود.

فوکو در آوریل ۱۹۷۹ در نامه‌ای سرگشاده به مهدی بازرگان، نخست‌وزیر وقت، نسبت به نقض حقوق بشر در حکومت جدید ابراز نگرانی کرد. الیویه روا می‌گوید: «فوکو، علیه بازداشت‌ها، اعدام‌ها و سرکوب اعتراض کرد و در این باره بسیار، بسیار صریح بود. اما از نظر او، این وضعیت تقریباً اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا فوکو آرمان‌گرا نیست. این همان چیزی است که این‌جا درک نکرده‌اند».

این پژوهشگر علوم سیاسی تأکید کرد: «فوکو به آنچه پس از انقلاب اتفاق می‌افتاد اصلاً دلبسته نبود، چون می‌دانست که نتیجه نمی‌تواند چیزی جز سرخوردگی برای همه باشد. اسلام سیاسی برای فوکو جذابیتی نداشت».

با این حال، فشار انتقادات علیه فوکو درباره ایران، او را عمیقاً آزرده‌خاطر کرد، به طوری که در پنج سال باقی‌مانده عمرش دیگر دربارهٔ ایران در عرصهٔ عمومی اظهارنظر نکرد.

اما صرف‌نظر از افکار او دربارهٔ ایران، اکنون در صدمین سال تولدش کارشناسان معتقدند اهمیت فوکو فراتر از مفاهیمی است که مطرح کرد و به «روش» فکری او مربوط می‌شود؛ روشی مبتنی بر «اندیشه انتقادی» که تأکید دارد آنچه را که در مقطعی از زمان می‌تواند حقیقت به نظر برسد، نباید بی‌چون‌وچرا پذیرفت.

این مطلب بخشی از:

فراتر از خبر

بایگانی

ایران

